

فصل پانزدهم

عضویت دکتر مصدق در « حزب اعتدال » و شروع همکاری با دهخدا

مصدق آنچنان که در فصل پانزدهم کتاب خاطرات و تألمات در رابطه با چگونگی عضو شدنش در " حزب اعتدال " اشاره کرده است ، در " انجمن مرکزی انتخابات " ، انتخابات میان دوره ای مجلس سوم که مربوط به دوران احمد شاه است، با دهخدا " همکار " می شود و ایشان در این رابطه نوشته است :

« در این انجمن [انجمن میان دوره ای انتخابات دوره سوم مجلس] با شادروان علامه دهخدا که در اوایل مشروطه از دور آشنا بودم همکار شدم و همکاری صمیمانه ای که بین ما پدید آمده بود سبب شد یکی از روزها که میخواستیم باهم از مسجد [مسجد سراج الملک در خیابان برق] خارج بشویم مرا بخانه حاج میرزا علیمحمد دولت آبادی مقابل مسجد دعوت کند و از من بخواهد که عضویت حزب اعتدال را بپذیرم و چون سکوت کردم قرآن بیاورند سوگند یاد نمایم از حلف وحشت داشتم. چونکه پدرم [،] میرزا یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم ناصرالدین شاه و پسر عموی خود را در خصوص یک ملک موروثی موسوم به « اک » واقع در قزوین در محضر شادروان حاج شیخ هادی نجم آبادی قسم داد که طول نکشید صدر اعظم از دنیا رفت و این واقعه در جامعه آنقدر رُعب نمود که کمتر کسی برای سوگند حاضر میشد و از جریان حزب اعتدال هم که تشکیل آن مصادف با دوره دوم تقنینیه بود و من آنوقت در ایران نبودم اطلاعی نداشتم و فقط میدانستم دو حزب در مملکت تشکیل شده که یکی حزب اعتدال بود و دیگری حزب دمکرات و بعد هم که بطهران آمدم می شنیدم که عده ای از افراد حزب اعتدال برهبری مرحوم آقا سید حسن مدرس و حاج آقا شیرازی و عده دیگر برهبری حاج میرزا علیمحمد دولت آبادی و میرزا محمد صادق طباطبائی سناتور فعلی اداره میشوند. ولی از اینکه این دو دسته از چه اشخاص تشکیل شده و هدف معنوی [در پاورقی کتاب ذکر شده است : هدف معنوی از این جهت که در مرانامه مطالبی درج شده بود که عملی نبود] آنها چیست اطلاعات کافی نداشتم و سکوتم نیز از این جهت بود که بشادروان دهخدا عقیده داشتم و نمی خواستم دعوت او را قبول نکنم.» (۹۸)

البته با توضیحی که مصدق در این رابطه داده است حاضر نمی شود به قرآن قسم بخورد . و می نویسد :

« کسانی که بحفظ قول معتقدند هرگز نقض قول نمی کنند، اعم از اینکه قسم یاد کنند و یا نکنند. خلاصه اینکه از خانه دولت آبادی که خارج شدم خود را یکی از اعضای با وفای حزب اعتدال می دانستم و روی همین وظیفه جلساتی از رهبران این دو دسته در خانه خود تشکیل دادم که انشعاب از بین برود و هر دو دسته وظایفی را که داشتند متفقاً انجام دهند. ولی

مساعیم به نتیجه نرسید. سپس بعضی از اعضای مؤثر حزب من جمله دهخدا از عضویت استعفا نمود و یکی از روزها که هیئت مدیره «شرکت خیریه ی پرورش» مرکب از رجال و دوستان فرهنگ جلسه ی خود را تحت ریاست شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله در دارالفنون تشکیل داده بود علامه [دهخدا] و من هم در آن عضویت داشتیم ، دهخدا از من گله نمود و گفت ما انتظار نداشتیم که بعد از استعفای ما شما از عضویت حزب استعفا ندهید و باز در حزب بمانید که چون این حرف منطقی نداشت و استعفای آنها دلیل موجهی نبود که من استعفا بدهم گفتم شما که از مؤسسين حزب و از همه چیز آن با خبر بودید چه علت داشت که مرا بعضویت آن دعوت نمودید؟ گفت از این جهت که ببینید ما در چه آتشی میسوزیم. گفتم نفهمیده وارد شدم بگذارید فهمیده خارج گردم.

از این مذاکرات چیزی نگذشت که مهاجرت پیش آمد و عده ای از سران هر دو دسته از ایران رفتند و تا خاتمه ی جنگ اول جهانی مراجعت نمودند و بالنتیجه حزب اعتدال از بین رفت.»
(۹۹)